محمد گلبن / یوسف شریفی

محاکمهٔ محاکمه‌گران

عاملان کشتارِ

- سید حسن مدرس
- فرخی یزدی
- تقی ارانی
- سردار اسعد بختیاری

مؤسسهٔ انتشارات نگاه

محاکمهٔ محاکمه‌گران

سرشناسه	:	گلبن، محمد، ۱۳۱۵ - ۱۳۹۲.
عنوان و نام پدیدآور	:	محاکمهٔ محاکمه‌گران: عاملان کشتار سیدحسن مدرس، فرخی یزدی، تقی ارانی، سردار اسعد بختیاری / تدوین: محمد گلبن، یوسف شریفی.
مشخصات نشر	:	تهران: انتشارات نگاه، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	:	۴۰۸ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۲۶۷-۲۱۳-۳
فهرست‌نویسی	:	فیپا
عنوان دیگر	:	عاملان کشتار سیدحسن مدرس، فرخی یزدی، تقی ارانی، سردار اسعد بختیاری.
موضوع	:	ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰ -- اسناد و مدارک
		ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰-- سرگذشتنامه
شناسهٔ افزوده	:	شریفی، یوسف، ۱۳۲۱ -
رده‌بندی کنگره	:	DSR۱۴۷۵
رده‌بندی دیویی	:	۰۹۲۰۸/۹۵۵
شمارهٔ کتابشناسی ملی	:	۸۶۵۳۶۶۵

محاکمهٔ محاکمه‌گران

عاملان کشتارِ

سید حسن مدرس

فرخی یزدی

تقی ارانی

سردار اسعد بختیاری

تدوین:

محمد گلبن - یوسف شریفی

مؤسسهٔ انتشارات نگاه

تأسیس: ۱۳۵۲

محاکمهٔ محاکمه‌گران

محمد گلبن ـ یوسف شریفی

ویراستار: پروین حیدری

نمونه‌خوان: فواد قراگوزلو

صفحه‌آرا: اکرم زنوبی

چاپ اول: دی‌ماه ۱۴۰۰ - شمارگان: ۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: طیف‌نگار ـ چاپ: مهارت نو ـ صحافی: صداقت

شابک دوره: ۳-۲۱۳-۲۶۷-۶۲۲-۹۷۸

مؤسسهٔ انتشارات نگاه

تأسیس: ۱۳۵۲

حق چاپ محفوظ است.

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،
بین خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه، پلاک ۶۳، طبقهٔ ۵
تلفن: ۱۲ - ۶۶۹۷۵۷۱۱، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷
فروشگاه: خیابان کریمخان، بین ایرانشهر و ماهشهر، پلاک ۱۴۰
تلفن: ۸۸۴۹۰۱۳۸-۸۸۴۹۰۱۹۵

negahpub1@gmail.com

www.negahpub.com negahpub newsnegahpub

فهرست مطالب

پیشگفتار..... ۷
بخش اول: سردار اسعد بختیاری..... ۱۳
جعفرقلی خان بختیاری، سردار اسعد دوم..... ۱۵
در دیوان عالی جنایی..... ۲۷
بخش دوم: فرخی یزدی..... ۱۵۱
چگونگی قتل مرحوم محمد فرخی و دلایل اتهام..... ۱۷۷
بخش سوم: دکتر تقی ارانی..... ۱۸۷
احوال و آثار ارانی همراه خاطرات جمالزاده از ارانی..... ۱۸۹
دکتر ارانی؛ حقیقت او و سوگندها..... ۱۹۹
متن ادعانامهٔ دادستان علیه دکتر احمدی، نیرومند، مختاری، راجع به قتل دکتر ارانی..... ۲۰۵
چگونگی قتل دکتر تقی ارانی و دلایل اتهام..... ۲۰۷
بخش چهارم: دفاع از راسخ..... ۲۲۳
خلاصهٔ اظهارات آقای مرتضی کشوری، وکیل مدافع راسخ..... ۲۲۵
بخش پنجم: دفاع خلعتبری..... ۳۱۱
بیانات آقای ارسلان خلعتبری، وکیل ورثهٔ مرحوم سردار اسعد در دیوان عالی کشور..... ۳۱۳
بخش ششم: رأی دیوان عالی جنایی دربارهٔ متهمین قتل فرخی یزدی، سردار اسعد بختیاری و دکتر تقی ارانی..... ۳۸۵
بخش هفتم: مصاحبه با دکتر جلال عبده..... ۳۸۹
نمایه..... ۳۹۹

پیشگفتار

نشر اسناد تاریخی هر کشوری وظیفهٔ ملی و مذهبی کسانی است که به سرنوشت گذشته و آیندهٔ کشور خود دلبستگی دارند، زیرا برای شناخت تاریخ هر کشوری نیاز به اسناد موثقی است که از سرگذشت هر ملتی به جای می‌ماند. تا اسناد هر دوره‌ای بررسی و تجزیه و تحلیل دقیق نشود، نمی‌توان به سیر حوادث جامعه‌ای وقوف کامل یافت.

آنچه در این کتاب از نظر می‌گذرد تدوین اسناد محاکمه‌ای است که به منظور محاکمهٔ دست‌اندرکاران قتل بسیاری از رجال و آزادی‌خواهان دورهٔ بیست‌ساله تشکیل شد و این خود برگی چند از تاریخ بیست‌سالهٔ سلطنت رضاخان و اوایل سلطنت فرزند اوست که برای شناخت گوشه‌ای از تاریخ ایران آن روزگار درخور توجه است. با اینکه قریب به پنجاه سال از انتشار پراکندهٔ این اسناد می‌گذرد، هنوز برای شناخت این واقعه تلاش مجدانه‌ای نشده است. تدوین و انتشار این کتاب وظیفهٔ گذشتگان ما بود که به زمان حدوث این اسناد نزدیک‌تر بوده‌اند، چراکه بسیاری از گذشتگان ما که خود در زمینه‌های تاریخی ایران قلم‌زنی می‌کرده‌اند، قدر مسلم به افرادی دسترسی داشته‌اند که در جریان موضوع این کتاب دخیل بوده‌اند، و نیز به اسنادی که دور نیست براثر گذشت پنجاه سال بسیاری از آنها از میان رفته باشد و

امروز اثری از آنها در دست نباشد. این نکته روشن است که اگر تا امروز دست به تدوین و نشر این اسناد نمی‌زدیم، مسلم آیندگان به این مهم می‌پرداختند و دور نبود برخی از اطلاعاتی که ما در این زمینه به دست آورده‌ایم، آیندگان از دستیابی به آنها محروم بمانند، همان‌گونه که ما امروز از تدوین بسیاری از مطالب که در این زمینه به قلم آمده، اطلاعی نداریم و کسانی را که خود مستقیم در خلق این اطلاعات تاریخی نقشی داشته‌اند، نمی‌شناسیم. باوجود اینکه هنوز افرادی هستند که در این زمینه اطلاعات جامعی دارند، اما همهٔ آنها بنا به جهاتی نه حوصلهٔ پذیرش کسی را دارند و نه خود حاضرند دست به تدوین و انتشار این‌گونه اسناد بزنند.

چند سال پیش که تدوین‌کنندگان این کتاب دست به تدوین این اسناد تاریخی زدند، برای ما روشن نبود که پس از دورهٔ بیست‌ساله، چه کسی به این فکر افتاد دست به محاکمهٔ کسانی بزند که عامل جنایاتی بوده‌اند که این کتاب نمونهٔ کوچکی از جنایات آنهاست تا اینکه اخیراً دو تن از دوستان اطلاع دادند یکی از شخصیت‌های اصلی این محاکمه را بازشناخته‌اند که در واقع شروع‌کننده و مجری این محاکمه‌ها بوده است. طبق قرار به دیدار جناب آقای دکتر جلال عبده رفتیم و ایشان با بزرگواری و صمیمیت تمام آنچه از جریان محاکمهٔ محاکمه‌گران یعنی مختاری، پزشک احمدی و غیره در حافظهٔ نیرومند خود داشتند در اختیار ما گذاشتند، که متن مصاحبه در باب این موضوع، در ضمیمهٔ کتاب آمده و روشنگر برخی نکات است که در کتاب نیست. آقای عبده در زمان این سلسله محاکمه‌ها دادستان دیوان کیفر بوده‌اند و آنچه اظهار داشتند دربارهٔ اقدام به دستگیری و محاکمهٔ کسانی است که در دیوان کیفر به جنایات آنها رسیدگی کرده‌اند، درواقع اقدام به دستگیری و محاکمهٔ این افراد از جانب دیوان کیفر و به دستور و ادعانامهٔ ایشان بوده است. و پس از این مرحله از محاکمه، پرونده‌های جنایی افراد متهم به جنایت را به دیوان عالی جنایی احاله کردند. چون دیوان کیفر نمی‌توانست حکم اعدام صادر کند.

آنچه در متن این کتاب آمده، شرح محاکمهٔ افرادی است که پرونده آنها از دیوان کیفر به دیوان عالی جنایی فرستاده شده که عبارتند از:

۱. رکن‌الدین مختاری، رئیس شهربانی.

۲. حسین نیرومند، رئیس زندان.

۳. سرهنگ سید مصطفی راسخ، قائم‌مقام رئیس زندان.

۴. احمد احمدی، پزشک زندان.

۵. برخی عاملان دیگر.

متن این کتاب دربارهٔ جریان محاکماتی در دیوان عالی جنایی است که در آن به جنایات عدهٔ مذکور رسیدگی شده. ادعانامه‌ای که دادستان دیوان عالی جنایی ارائه داده دربارهٔ قتل سردار اسعد بختیاری، فرخی یزدی و تقی ارانی است.

هنگامی‌که قرار شد محاکمهٔ رؤسای زندان‌ها و شهربانی در دیوان عالی جنایی تشکیل شود، هریک از طرفین برای خود وکیلی تعیین کردند، ازجمله:

۱. ارسلان خلعتبری عهده‌دار وکالت ورثهٔ مرحوم سردار اسعد بختیاری بود.

۲. مرتضی کشوری دفاع از راسخ را برعهده گرفت.

۳. عجیب آنکه شخصی چون سید احمد کسروی عهده‌دار دفاع از پزشک احمدی شد که می‌دانیم در این دادگاه خطابه‌ای ایراد کرده، ولی متن آن به دست نیامد. از یکی از وکلای دادگستری شنیده شده که کسروی هنگام دفاع از موکل خود پیوسته به او اشاره می‌کرده و اظهار می‌داشته «این پلیدک» چنین و چنان بوده یا نبوده است. به‌هرحال، پیش از هر مطلبی نخست برای خواننده این سؤال پیش می‌آید که چه رابطه‌ای میان ارانی، فرخی و سردار اسعد بختیاری بوده که شرح احوال و جریان محاکمهٔ قاتلان آنان، در یک کتاب تدوین شده است؛ ناگزیر مختصر توضیحی در جواب این سؤال داده می‌شود: در حقیقت این سه تن هیچ رابطه‌ای از نظر شخصیت با هم ندارند، چراکه هریک راه جداگانه‌ای داشته‌اند، اما آنچه این سه

تن را در کتاب به هم نزدیک می‌کند جریان محاکمهٔ قاتلان آنان است که موضوع آن مشترک است.

ازاین‌رو نباید خوانندگان این رابطه و هماهنگی مطلب را که دربارهٔ سه شخصیت متفاوت است، ضعف تدوین بدانند. کسانی که با شرح احوال رجال سدهٔ اخیر ایران آشنایی دارند می‌دانند ارانی، فرخی، سردار اسعد بختیاری و بسیاری دیگر قربانیان دستگاه انسان‌کش دوران سیاه بیست‌ساله‌اند. پس از شهریور ۱۳۲۰ که برخی پرده‌ها کنار رفت، قاتلان این سه تن به پای میز محاکمه ایستادند. سرنوشت شهادت دردناک بسیاری از بزرگان علم و دین مانند مجاهد شهید سیدحسن مدرس، ارانی، فرخی و سردار اسعد در زندان قصر زندان موقت تهران به هم شباهتِ تام دارد، چراکه طومار عمر آنان در زندان موقت تهران به دستور جلادانی چون مختاری، رئیس شهربانی، رئیس زندان، راسخ، و قائم‌مقامِ رئیس، حسین نیرومند، و به دست احمدی، جلاد حرفه‌ای زندان در لباس مقدس پزشکی، در هم پیچیده است و این هر سه تن با آمپول هوای احمدی سفاک با فجیع‌ترین شکلی کشته شده‌اند. پس از شهریور ۱۳۲۰ احمدی که فراری بود، در عراق با لباس عربی شناسایی و دستگیر و به ایران تحویل داده می‌شود و چون او را به محاکمه می‌کشند، بنا به ادعای دادستان همدست‌هایش نیز به محاکمه کشیده می‌شوند. از طرفی چون ادعانامهٔ دادستان دربارهٔ ارانی، فرخی و سردار در یک جا ارائه شده، ازاین‌روست که تمام مطالب کتاب به هم ربط کلی پیدا می‌کند. آنچه مهم است، همان‌طورکه دادستان ادعا کرده و نیز شواهد امر نشان می‌دهد، این هر سه تن به دست این دژخیمان به شهادت رسیده‌اند و جریان دادگاه تاریخی آنها مطالبی است که در این کتاب آمده و تاکنون به صورت مدون انتشار نیافته بود. گردآورندگان تدوین و انتشار این مطالب را از نظر تاریخ ایران قابل توجه و درخور استفاده تشخیص دادند و این حقایق تلخی را که در زندان‌های دوران خفقان‌آور آن روزگار بر فرزندان این کشور رفته «محاکمهٔ محاکمه‌گران»

نامیده‌اند.[۱] دلیل دیگر اینکه ارانی، فرخی و سردار اسعد از زندانیان سیاسی بوده‌اند و ارانی و فرخی آشکارا و سردار پنهانی با رژیم مخالف بودند. این مطالب خود دلیل روشنی بر این مدعاست که گردآورندگان در قرار دادن این سه تن در کنار هم چندان راه انحراف نپیموده‌اند.

در جریان محاکمهٔ قاتلان ارانی، فرخی و سردار اسعد مسائلی مطرح شده که گویای واقعیت‌های بسیاری از تاریخ بیست‌سالهٔ ایران است و اگر خواننده، دفاع ارسلان خلعتبری از خانوادهٔ سردار اسعد را در این کتاب به‌دقت مطالعه کند، درمی‌یابد که چگونه عده‌ای از رجال به خاطر منافع شخصی آگاهانه کوشیدند همان سیاست‌ها و همان روش‌های غلط دورهٔ گذشته را در زمان محمدرضاشاهی دنبال کنند. بهتر آن است که برای شناخت رجال آن دوره و دورهٔ اخیر چند قسمت از دفاع ارسلان خلعتبری را در زیر مطالعه کنیم. خلعتبری در قسمتی از این دفاعیه می‌گوید:

«در زندان موضوع آمپول احمدی به قدری رواج داشت که اگر یک زندانی می‌خواست یک زندانی دیگر را نفرین کند، می‌گفت: «خدا به آمپول احمدی گرفتارت کند» یا اگر یک زندانی دربارهٔ دیگری می‌خواست دعا کند، می‌گفت: «خدا به آمپول احمدی گرفتارت نکند» و اضافه می‌کند: «این شخص در قساوت قلب بی‌نظیر بوده، این همان کسی است که وقتی تیمورتاش را مسموم کرد، تیمورتاش در حال جان کندن بوده، ولی هنوز مختصر حیاتی داشت... برای اینکه خبر مرگ مصنوعی زودتر به عرض برسد، نازبالش و پتو را بر دهان او گذاشت و او را آهسته خفه کرد».

---

۱. در نظر بود که متن ادعانامهٔ دادستان درمورد قاتلان شهید سید حسن مدرس را هم همراه این اسناد بیاوریم. چون اسناد مربوط به مدرس و نصرت‌الدوله را کوهی کرمانی در کتاب *وقایع شهریور* چاپ کرده، از آن چشم پوشیدیم.

آنچه می‌باید دربارهٔ شناخت ارانی، فرخی، سردار اسعد بختیاری و قاتلان آنها در این مختصر یادآور شد به تفصیل در متن کتاب آمده است. به همین سبب از بررسی جزئیات درمی‌گذریم و خواننده را به متن کتاب ارجاع می‌دهیم.

محمد گلبن ـ یوسف شریفی

بخش اول

سردار اسعد بختیاری

مـــدام آهنگـــران کـــوی تقـــدیر
بـــرای شـــیر می‌بافنـــد زنجیـــر
ز آه سینه‌ســـوز مـــن در ایـــن کـــاخ
دل زنجَیـــر شـــد ســـوراخ ســـوراخ
(منسوب به خان‌بابا اسعدبختیاری ؟؟)

جعفرقلی‌خان بختیاری، سردار اسعد دوم

فرزند حاجی علیقلی‌خان بختیاری (سردار اسعد اول)

جعفرقلی‌خان بختیاری، سردار اسعد دوم، یکی از مجاهدان دورهٔ مشروطه و یکی از وزرا و رجال معروف دوران رضاشاهی است.

پس از مرگ حاجی علیقلی‌خان بختیاری، جعفرقلی‌خان که به سردار بهادر ملقب بود، به لقب پدر نامبُردار شد و به سردار اسعد دوم ملقب گردید، و لقب سردار بهادری او به برادرش رسید.

جعفرقلی‌خان یکی از سران جوان مشروطه و یکی از رجال بنام دوران رضاشاهی است. از مقام‌های سردار روشن است که او تا ایام دستگیری (آذر ۱۳۱۲) همواره مورد احترام خاص رضاخان نیز بوده است.

هنوز سبب کشته شدن سردار را درست نمی‌دانیم، ولی بعید نیست که او مانند بسیاری از رجال دیگرِ اطرافِ رضاخان، از دایرهٔ بدگمانی به کنار نمانده باشد،

به‌خصوص که سردار صاحب مقام‌هایی بوده که پیوسته در مظان اتهام باشد. در تأیید نظر بالا، پیداست از تمامی دلایلی که دربارهٔ دستگیری و به قتل رساندن او ارائه داده‌اند، سندی روشن در دست نیست که بتواند مجرمیت سردار را دقیقاً ثابت و معلوم کند.

در این کتاب، علاوه‌بر متن محاکمات، در ابتدای هر ادعانامه‌ای که دادستان علیه یکی از مجرمان ایراد کرده، شرح احوال یکی از مقتولان به قلم یک یا چند تن از رجال بنام سیاست و قلم آمده است.

چون دربارهٔ سردار شروح احوالی در این زمینه در دست نبود، بهتر دیدیم شرح احوالی هرچند مختصر از جریان دستگیری و به قتل رسیدن او را در اول متن محاکمهٔ قاتلانش بیاوریم، باشد که از این راه کمکی بیشتر به خوانندگان در زمینهٔ شناخت سردار شده باشد.

جعفرقلی‌خان بختیاری، سردار اسعد دوم، چنان‌که اشاره شد، در آغاز ملقب به سردار بهادر و از سران جوان مشروطه بود که از خود رشادت‌های بسیاری نشان داد، چراکه در اغلب جنگ‌های مشروطه شرکت داشت و در اوایل مشروطه به سرکردگی نهصد تن از سواران بختیاری به همراه یپرم، برای رفع غائلهٔ رحیم‌خان چلبیانلو به اردبیل رفت و در آن نواحی غائلهٔ مخالفان مشروطه را خاموش کرد.

سردار بعد از کودتای ۱۲۹۹ والی کرمان شد و در کابینهٔ سردارسپه وزیر پست و تلگراف گردید. در خرداد ۱۳۰۶ شمسی پس از روی کار آمدن کابینهٔ مخبرالسلطنه (مهدی‌قلی هدایت) به وزارت جنگ منصوب شد و در کابینهٔ محمدعلی فروغی که در شهریور ۱۳۱۲ تشکیل گردیده، همین سمت را داشت.[۱]

همچنین عباس اسکندری در کتابش، *تاریخ آرزو*، نیش قلم را متوجه سردار کرده و روحیهٔ او را بدان‌گونه که دیگران بررسی نکرده‌اند بررسی کرده و نوشته است: «با

---

۱. نورالله علوی، *تاریخ مشروطهٔ ایران جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری*، ص ۱۹۷.

مقدمات فوق و اثبات اینکه در عمل خوزستان سردار اسعد عامل مهم رفع غائلهٔ آنجا نبود، معذالک باید قبول کرد که در تصفیه عمل بختیاری کمک بسیاری به ارباب خود کرد».

سردار اسعد ضمن خدمت به اربابش، تصور می‌کرد به مملکت هم خدمت می‌کند، عیب بزرگ این شخص خودپسندی بود، با اینکه دوستان خود را می‌پرستید، از آنها شنوایی نداشت و حرف حساب را نمی‌پذیرفت.

این شخص به سقوط نصرت‌الدوله کمک کرد، زیرا شخصاً با او میانهٔ خوبی نداشت. ولی از گرفتاری تیمورتاش محزون شد و فوراً نزد شاه رفت، داد و فغان کرد، حتی جرئت کرد و به او نسبت بی‌وفایی داد. و او در جواب از علاقه‌مندی سردار به تیمورتاش بسیار تمجید کرد و تأکید کرد مقتضیات چنین ایجاب می‌کرد...

این مرد ساده نفهمید که این گله متوجه او هم هست، و به اصرار مأموریت از شاه گرفت که از تیمورتاش دلجویی کند.

حبس و محاکمهٔ تیمورتاش به میان آمد... در این اثنا، نشان درجه اول تاج به او داده شد... اینها همه مقدمهٔ نقشه‌ای بود که در پاییز سال ۱۳۱۲ باید اجرا می‌شد...

بنا بر معمول هر ساله، در دشت گرگان در ماه‌های پاییز مراسم اسب‌دوانی به عمل می‌آمد. هیئت دولت، وکلای مجلس و نمایندگان خارجی مقیم ایران و رجال حضور به هم می‌رسانیدند. در روز اسب‌دوانی، با حضور تمام مدعوین با کمال خوشی و خنده‌رویی مراسم به عمل آمد و بعداً در موقع دادن جوایز شاه رو به حاضران گفت: «من می‌روم و بقیهٔ جایزه‌ها را اسعد به جای من تقسیم می‌نماید.»[1] در اینجا دنبالهٔ مطلب را به قلم بهار بخوانید، چراکه نوشتهٔ او مکمل و متمم نظر عباس اسکندری در این مورد است و ما را دقیق‌تر از چگونگی دستگیری اسعد در صحرای گرگان آگاه

---

۱. عباس اسکندری، *کتاب آرزو*، ج اول، ص ۷۸.

می‌کند. ظاهراً این یادداشت را بهار برای تدوین جلد دوم *احزاب سیاسی* فراهم آورده است. متن این یادداشت به قرار زیر است:

«قبل از خاتمهٔ روز اسب‌دوانی در صحرای گرگان، شاه سابق به شهر گرگان مراجعت کرد و به سردار اسعد وزیر جنگ دستور داد: شما جوائز را از طرف من تقسیم نمایید؛ او هم پس از انجام دستور به اتفاق همراهان به شهر گرگان به حضور شاه رفته، در همان شب مجلس آس‌بازی با حضور شاه تشکیل می‌شود، بازی‌کنندگان عبارت بودند از: سردار اسعد، قوام‌الملک، سرلشکر نقدی و دکتر شیخ (احیاءالملک)، دکتر امیراعلم هم بدون اینکه داخل در بازی باشد ایستاده حضور داشت.

شاه مانند همیشه با حالت معمولی مخصوص به خود، با حریفان دور میز مشغول بازی و نسبت به سردار اسعد با همان گرمی و لطف برد و باخت می‌کردند. پس از چندی، خطاب به دکتر امیراعلم کرد [و گفت] برو سؤال کن تلگرافات رمز را کشف کردند یا خیر! دکتر از اتاق خارج و بعد از مراجعت جواب داد که حاضر است. شاه بدون درنگ بلند شد و از اتاق خارج شد، به اتاق جنب وارد، یک نفر افسر چند کاغذ به ایشان تسلیم، پس از مطالعه، کاغذها را در جیب گذاشت و به اتاق بازی وارد شد، حریفان همین‌طور سرپا ایستاده، شاه اشاره کردند مجدداً مشغول بازی شوید. بدون اینکه کوچک‌ترین آثاری از وجنات و رفتار او مشاهده شود، شروع به بازی نمودند، فقط امشب را چند دقیقه زودتر از معمول خاتمه به بازی داده و حضرات را مرخص نمودند که رفته و استراحت نمایند. صبح روز بعد که طبق معمول همراهان بایستی به حضور بروند، اطلاع دادند که شاه به طرف بابل رفته و از رفتن به بهشهر (اشرف) از توقف شب در آنجا منصرف شدند. حضرات هم یکسره به طرف شهر بابل رفته، نزدیک شهر به شهسوار وارد [شدند]. سردار اسعد به اتفاق همراهان در عمارتی که مخصوص ایشان تعیین شده بود و با عمارت شاه مقداری مسافت داشت وارد شدند که ناهار را صرف نموده و سه ساعت بعد از ظهر شرفیاب شوند.

در سر میز ناهار قوام‌الملک، سرلشکر نقدی، دکتر امیر اعلم و دکتر شیخ (احیاءالملک) حاضر بودند. پس از صرف ناهار، سردار اسعد اظهار داشت که من در اتاق دیگر کمی استراحت کرده، بعد شرفیاب می‌شوم.

دکتر امیر اعلام به قصر شاه رفت. در اتاقی که ناهار صرف شد، سه نفر نامبردهٔ دیگر توقف نمودند، لحظه‌ای نگذشته بود که سرهنگ سهیلی، رئیس شهربانی مازندران، جلو در اتاق حاضر و به آنها اخطار کرد که حق خروج از اتاق را ندارید. یک نفر آژان هم جلوی در اتاق مأمور شد، این سه نفر با حالت بهت، بدون اینکه کلمه‌ای اظهار نمایند، به یکدیگر نگاه می‌کردند.

پس از یک ساعت سرهنگ سهیلی مجدداً جلو در اتاق حاضر و به دکتر شیخ اخطار کرد شما خارج شوید. او هم اطاعت کرده و همراه سرهنگ سهیلی به اتاق سردار اسعد وارد [شد]. در این اتاق سردار با لباس بلند خواب پشت میزی نشسته و دکتر را هم دستور به نشستن روی صندلی مقابل میز داد. روی میز مقداری لوازم و اشیا ازقبیل ساعت مچی، دستمال، اسکناس و پول و طلا و مداد و کیف و غیره متعلق به سردار گذاشته شده بود. سرهنگ صورتی از این اشیا قبلاً حاضر کرده و به دکتر شیخ اظهار داشت: این اشیا را با این صورت تطبیق و بعد آن را امضا نمایید، او هم دستور را انجام داد. وزیر صورت را امضا کرده و تسلیم نمود و بعد سرهنگ آنها را در دستمال خودِ سردار قرار داد و به دکتر گفت دیگر با شما کاری نیست، به همان اتاق بروید، در تمام این مدت کلمه‌ای بین سردار و دکتر شیخ ردوبدل نشد. دکتر وارد اتاق قبلی شد، قوام و سرلشکر نقدی همان طور ساکت نشسته بودند، پس از چندی سرهنگ سهیلی اخطار کرد که شما آزاد هستید و می‌توانید خارج شوید. آنها که از اتاق خارج شدند، گماشتهٔ سردار اظهار کرد: «آقا را با اتومبیل سمتی [ببرید] و چند نفر مأمور بردند».[1]

هنگامی که سردار اسعد را از مازندران به تهران گسیل می‌دارند، ادیب‌السلطنه

---

۱. نقل شده از یادداشت‌های خطی ملک‌الشعرا بهار.

سمیعی، رئیس دربار، بنا به دستور رضاشاه، تلگراف زیر را به ادارهٔ کل نظمیهٔ تهران مخابره کرده است. این تلگراف رمزی در تاریخ ۱۷ آذرماه ۱۳۱۲ به شمارهٔ ۱۲۹۹ از مازندران، بدین مضمون به تهران مخابره می‌شود و خیلی فوری است: «ریاست ادارهٔ کل تشکیلات نظمیه، حسب‌الامر مطاع مبارک ملوکانه ارواحنا فداه ابلاغ می‌نماید، چون به‌واسطهٔ کشف سندی که شرکت جعفرقلی‌خان اسعد را با تیمورتاش در قضیهٔ نفت می‌رساند و خودتان اطلاع دارید مشارالیه تحت توقیف درآمده و اشخاص مفصله ذیل را فوراً توقیف نمایید: سردار اقبال؛ سردار فاتح، برادر سردار اسعد؛ امان‌قلی‌خان ممسنی؛ سرتیپ‌خان بیوراحمدی؛ شکرالله بیوراحمدی؛ سران سردار ظفر و کلیهٔ بختیاری‌هایی که در قضیه شرکت داشته‌اند. اسعد را فردا تحت‌الحفظ به وسیلهٔ نظمیه به مرکز می‌آورند. هرجا مقتضی است او را حبس نمایید تا ترتیب محاکمه داده شود. رئیس دفتر مخصوص، حسین».

این بود آنچه بهار دربارهٔ دستگیری سردار اسعد یادداشت کرده و نیز متن تلگرافی رمزی که به تهران مخابره شده است.

اما نوشتهٔ بهار و متن تلگراف چگونگی دستگیری سردار اسعد را روشن می‌کند و ما برای علت دستگیری سردار اسعد به بررسی بیشتری در این نوشته نیاز داریم که آن را در زیر می‌خوانید:

برخی نویسندگان و مورخان اخیر مطالب و شرح احوالی از سردار اسعد کرده‌اند و هریک به طریقی نوشته‌اند که سردار دستگیر و به زندان فرسَتاده شد، درگذشت یا به قتل رسید، اما نکتهٔ مهمی که دقیق بررسی نشده علت‌العمل دستگیری سردار است که ما در زیر به آن می‌پردازیم.

مطلب مهمی که در موضوع دستگیری سردار باید در آن مداقه کرد مسئلهٔ چگونگی اخلاق و روحیهٔ سردار اسعد است و چنین به نظر می‌رسد که همین جنبهٔ اخلاقی و روحیهٔ اسعد بیشتر علت و باعث گرفتاری او شده باشد. چراکه اصولاً باید

به این نکته توجه داشت که سران ایلات به‌خصوص سران ایلات کُرد و لُر هریک در محدودهٔ ایلاتی همدیگر کم‌وبیش حضور دارند و ظاهراً درمورد دستگیری سردار اسعد بعید به نظر نمی‌رسد که وزیر جنگ قدرتمند احتمالاً روزی دست به کاری بزند و برای او باعث گرفتاری شود. ازاین‌رو وسیلهٔ گرفتاری او را فراهم می‌کند و او را نیز چون خان‌بابا اسعد به قصر قجر می‌فرستد. بخش مهمی از فجایع عصر رضاشاهی و به خصوص کارنامهٔ زندان قصرِ قاجار اشاره‌ای به روحیه و اخلاق لرها و کردهای زندانی دارد که برای شناخت روحیهٔ افرادی امثال سردار اسعد درخور توجه است.

«کردها و لرها و محبوسین ابد با هم توطئه می‌کردند، جاسوسان زندان یک کلاغ چهل کلاغ کرده، داستان‌ها به گوش رؤسای زندان می‌رسانیدند. از پشت کریدور هفت جمعیتی را که پشت در آهنی و پنجره‌های کریدور شش ایستاده بودند تماشا می‌کردم؛ فاصلهٔ ما از آنها شاید دو تا سه متر بود، یکی از رؤسای ایل بختیاری به زبان لری با آنها صحبت می‌کرد، می‌خواست آنها را متقاعد کند که یک شب فقط اجرای حملهٔ خود را به تعویق اندازند، رؤسای کردها و لرها که با این قیام مخالف بودند یا به کریدور ما می‌آمدند، و یا خود را در گوشه‌ای از [کریدور] هشت پنهان کرده بودند.

آن رئیس ایل بختیاری مدتی با شورشیان صحبت کرده، بالاخره نتوانست آنها را قانع کند، و عصبانی شد و از آنها پرسید چه می‌خواهید بکنید؟

ـ می‌خواهیم درها را بشکنیم و از زندان بگریزیم.[۱]

همان‌طور که اشاره شد، آقابزرگ رئیس ایل بختیاری را معرفی نمی‌کند، اما مثلی است معروف که مشت نمونهٔ خروار است، از نظرهایی که آقابزرگ درمورد شورش کردها و لرها می‌دهد، می‌توان محیط زندان و نحوهٔ سخت‌گیری عمال سفاک زندان آن روزگار را به‌خوبی بازشناخت. دربارهٔ چگونگی قتل سردار اسعد اقوال مختلف است، و در ظاهر امر از نظر روحیه‌ای که در مردان غیور بختیاری سراغ داریم، نظر

---

۱. بزرگ علوی، *۵۳ نفر*، صص ۲۳۶ـ۲۳۷.

عباس اسکندری که می‌نویسد: «سردار را چند تن دژخیم در میان گرفتند، و ضربه‌ای به طرف چپ سرش وارد کردند، و در حالت بی‌حالی، دکتر احمدی آمپولی را به سردار تزریق کرد» به صحت نزدیک‌تر است، چراکه سردار، طوری که در متن ادعانامهٔ دادستان در همین کتاب آمده، آورده است: به سبب اینکه سردار متوجه می‌شود غذا و آب آشامیدنی او را مسموم کرده‌اند. از نوشیدن آب و غذاهای مشکوک خودداری می‌کرده و تنها با نان و پنیری که به طور پنهانی از طرف زندانیان به او می‌رسیده، و نیز با تخم‌مرغی که در حضور او آب‌پز می‌کرده‌اند، نیاز غذایی خود را برمی‌آورده است. پس سردار مردی نبوده که بدون عکس‌العمل و پرخاش در مقابل جلادان ادارهٔ زندان و تأمینات ساکت بماند. عباس اسکندری دربارهٔ زندان شهری که سردار در آن به قتل رسیده، نوشته است: «این محبس نمرهٔ یک فراموشخانهٔ زندان قدیم سوئدی‌ها و امروز به‌کلی متروک است. از سه روز قبل بنا به دستور رئیس تشکیلات، آیرم، این اتاق را پاکیزه نموده، بنّای ماهری که از محبوسین زندان است آن را تعمیر کرده، هیچ روزنه‌ای به خارج ندارد. منافذ آن گرفته شده، و گور موقتی روی زمین ساخته‌اند، اگر در آن چند ساعت بسته باشد، نبودن هوا زندانی را به آن دنیا روانه می‌کند».

وزیر جنگ وقتی دید زنده‌به‌گور شده، با دست‌وپا درِ زندان را می‌کوبد، با اینکه از این محل صدا به خارج نمی‌رفت، و فقط زندانیان داد و فریادهای مهیبی می‌شنیدند، قاتلان را ترس و شاید غضب گرفت، خواستند این جسور را که در مقابل اعدام می‌خواهد ناله کند و دست‌وپا می‌زند، زودتر به کیفرَ خود برسانند.

در محبس باز شد و دکتر زندان که طبیب مرگ نامیده می‌شد، با دو نفر آجودان وارد اتاق شد.

دکتر با کمال ادب و لبخندی که شایستهٔ شیطان یا عزرائیل است، می‌گوید این چند روز شما غذا نخورده‌اید، کسالت دارید و ضعیف شده‌اید، می‌خواهم یک انژکسیون تقویتی به شما بزنم، خیلی لازم است. بعد به آجودان‌ها می‌گوید این محل

برای مزاج ایشان مضر است، باید به مریضخانه بروند، آنها می‌گویند: ایشان به شهر آورده شده‌اند که با رئیس‌کل ملاقات کنند، و چون تشریف نداشتند، موقتاً در این اتاق که تازه تعمیر شده و پاکیزه است آوردیم و بعد اضافه می‌کنند اصلاً ایشان آزاد می‌شوند و وزیر جنگ را مخاطب قرار داده، التماس می‌کنند، بی‌خود طوری نکنید که برای خودتان اسباب زحمت درست کنید، آخر شما هم دشمن دارید.

دکتر هم جداگانه از همین قسم گفت‌وگو می‌کند، آن‌گاه انژکسیون را از جیب بیرون می‌آورد، قدمی جلو می‌گذارد؛ محبوس می‌گوید:

«دکتر! اگر قدمی جلوتر آمدی، مغزت را می‌کوبم، من کسالت ندارم و نمی‌خواهم تو مرا تقویت بکنی، ای بی‌شرف».

دکتر فوراً خود را به راهرو می‌اندازد، متعاقب آن شش نفر از عمله‌جات عزرائیل به درون می‌آیند، به روی او می‌ریزند، زد و خورد شدیدی درمی‌گیرد، هر شش نفر عاجز و مغلوب می‌شوند، قوای زندانی یک بر صد می‌شود و نمی‌خواهد بمیرد. جدال با مرگ چند دقیقه به طول انجامید. در این موقع با چوب قانون ضربتی به مغزش از سمت چپ وارد می‌آید، گیج می‌شود، می‌افتد، فوراً دستبند و پابند به او می‌زنند. آن وقت طبیب مراجعت می‌کند و سرنگ مرگ را در بدن زندانی وارد می‌کند، التماس محبوس به جایی نمی‌رسد. بیچاره می‌گفت... خون خودم را به تو حلال می‌کنم، اگر طوری بشود، زود بمیرم. این تقاضا البته مورد نداشت، اگر زندانی زود بمیرد، سم فوراً کار او را بسازد، دکتر و زندان‌بانان و رئیس نظمیه و دیگران با چه تفریح کنند؟...

متجاوز از دو ساعت تشنج و ناله و فریاد طول کشید، کم‌کم تماشاچی‌های رقیق‌القلب خسته شدند، آدم‌کش‌ها تفریح دیگری هم لازم داشتند، پس او را خفه کردند. چند پنجهٔ قدرت، چند مرد شجاع زورمند، مرد مسموم دست‌وپابسته را با کمال دلیری در عمارت نظمیه، مرکز امنیت مملکت، خفه کردند.

در همین موقع در راهروی محبس، آیرم با سه نفر از صاحب‌منصبان

گفت‌وگوکنان قدم می‌زد، و منتظر نتیجهٔ امر بود. این سه نفر یکی سرهنگ زندان‌بان و دو نفر دیگر از صاحب‌منصبان نظمیه بودند...

فردای آن روز جنازهٔ او را مأموران نظمیه به اصفهان حمل کردند و گفتند بنا بر وصیت متوفی جسد را در مقبرهٔ خانوادگی در تخت فولاد دفن می‌کنیم، دروغگو کم حافظه می‌شود، فکر نکردند کسی که روز قبل ناخوش نبوده و سکته کرده باشد، چه وقت و نزد چه کسی و برای چه وصیت کرد نعشش را به اصفهان بفرستند؟...

در روزنامه‌های آن زمان نوشته شده به مرض سکته در زندان فوت شد... به خانوادهٔ او هم اجازهٔ فاتحه داده نشد. کسانی‌که در محبس سکته می‌کردند، جمع شدن خانواده‌ها و مجلس تذکره برای آنها ممنوع بود.[1]

به‌اختصار شرح احوال و چگونگی دستگیری و ماجرای به قتل رسانیدن سردار اسعد از نظر گذشت، حال برویم بر سر مطالبی که برای سردار اسعد جنبهٔ اتهامی دارند و هیچ‌یک از آن دلایل نظری روشن و دلیلی متقن نیست.

مهدی‌قلی هدایت (مخبرالسلطنه) نوشته است: «توقیف سردار اسعد ۲۶ آبان ۱۲، شاه برای اسب‌دوانی پاییز به بابل رفتند، سردار اسعد همراه است و قوام‌الملک مصاحب او شب‌ها تا مدتی در خدمت شاه به صحبت می‌گذرانند، هفتهٔ بعد خبر توقیف سردار اسعد و قوام رسید، درحالی‌که شب تا دیروقت با شاه و مورد مهربانی بوده‌اند. بمبی در شهر ترکید، روز به روز اعتماد می‌کاهد. قوام‌الملک موفق می‌شود شرفیاب گردد و با حال گریه عرض کند که با سردار اسَعد ارتباطی ندارد. چون او را مورد التفات شاه دیده است خود را به او بسته مرخص می‌شود. سردار اسعد را به قصر آوردند، دهم آذر، از محمدتقی‌خان، برادر سردار که نمایندهٔ ملت بود، سلب مصونیت شد. همچنین قوام‌الملک، محمدتقی‌خان را به قصر فرستادند. سیزده

---

۱. عباس اسکندری، *کتاب آرزو*، ج ۱، صص ۸۳ـ۸۵.

فروردین، سیزده معروف شد که اسعد فوت کرده است، کار به محاکمه نکشید، گفته شد که محرمانه اسلحه به بختیاری وارد شده بوده است. بعدها در ملاقات از شاه شنیدم، بلی می‌خواهند محمدحسن میرزا را بیاورند، شهوت‌رانی که از این بیشتر نمی‌شود. بیش از این چیزی نفرمودند و معلوم بود صحبت از اسعد است».[۱]

حسین مکی، در *تاریخ بیست ساله* نظری دارد؛ درمورد سردار حدس می‌زند علت اینکه سردارسپه عاقبت مزد خدمت‌های سردار را داد این بود که او نامزد کودتای ۱۲۹۹ بود، که نظر مکی چنین است: «اولین کسی که نامزد کودتا بود، طبق یادداشت‌هایی که نویسندهٔ نزدیکی از دانشمندان و محترمین معاصر بختیاری دیده است، سردار اسعد بختیاری بود که جریان تاریخی آن بدین شرح بوده است:

از چند نفر مطلعین شنیده شد که تقریباً اواخر کابینهٔ وثوق‌الدوله موقعی که بختیاری‌ها به عنوان کمک به اردوی دولتی برای رفع غائله و تعقیب رضای جوزدانی برخاسته بودند، با آنکه تقریباً دوسه ماه هم از واقعهٔ قتل رضای جوزدانی گذشته بود، مع‌هذا به نام اینکه به تعقیب رضا جوزدانی خواهند رفت، دسته‌دسته وارد اصفهان شده، در آنجا متمرکز گشتند، تا اینکه شبی در عمارت چهل‌ستون اصفهان مجلس مشاوره‌ای بین تمام سران بختیاری تشکیل یافت و موضوع فرماندهی این اردو چریک بختیاری مطرح گردید. بالاخره سردار اسعد نامزد فرماندهی اردو شد، ولی این رأی به تصویب نرسید.

برای تعیین سرکردگی این اردوی چندین‌هزارنفری، بین آنها اختلاف‌نظر شد، حتی کار به نزاع و مناقشه کشید، در اثر این اختلاف صبح هریک از سران بختیاری قسمت‌های خود را برداشته روانهٔ خاک بختیاری گردیده، و بالنتیجه نتوانستند به ایجاد اتحاد موفق گردند، تا براثر این بتوانند مقدمات حمله به تهران و کودتا را فراهم سازند، شاید این موضوع هم مقرون به صحبت نباشد.

---

۱. *خاطرات و خطرات*، ص ۵۱۴.

گویا در اثر همین نامزدی سردار اسعد بود که وی پس از آنکه سال‌ها از این مقدمه گذشته و سردار اسعد نهایت درجه خود را به شاه نزدیک و بی‌اندازه اعتماد به وی پیدا کرده بود، ناگهان گرفتار دژخیمان مرگ گشته، با فجیع‌ترین وضعی در زندان قصر شربت شهادت را نوشید.»[۱]

از علت‌های دیگری که درمورد دستگیری و قتل سردار اسعد به آن اشاره شد، یکی هم این است که عباس اسکندری می‌نویسد: «البته می‌شود دوستی او را با تیمورتاش و اصراری که در استخلاص او نمود سبب کوچکی به حساب آورد، مخالفت رؤسای بختیاری را هم با دولت مرکزی، دیگران موجب این قتل دانسته‌اند، اما سوابق عمل سردار اسعد بر علیه کسان خود، این موضوع غیرقابل قبول است.

داشتن سهام نفت جنوب هم گناه به شمار آمده، ولی هیچ‌کدام دلیل قاطعی برای مدعی‌العموم محسوب نمی‌شود».

اینها نظرهایی بود که برخی قلم‌به‌دست‌ها درمورد اتهامات سردار اسعد ذکر کرده‌اند. اما به نظر می‌آید قوی‌ترین دلیل اگر صحت داشته باشد، نظری باشد که مهدی‌قلی هدایت از قول رضاشاه نقل کرده که می‌خواسته محمدحسن میرزا را وارد کند. به‌هرحال سردار در زندان براثر فشارهای پنهان و آشکار با مرگ تدریجی دست‌به‌گریبان بوده و خود از علت مسمومیت غذایی‌اش مطلع می‌شود، و چون پرده از اسرار چگونگی مسمومیت برداشته می‌شود، سردار را از زندان قصر به جبر به زندان موقت می‌آورند و ظاهراً در همان اتاقی که چند سالی بعد دکتر تقی ارانی، رهبر زحمت‌کشان ایران، و فرخی یزدی، زبان گویای زحمت‌کشان، را به قتل می‌رسانند، به قتل رسانیده‌اند. چون، چگونگی کلی این ماجرا در همین کتاب آمده است، از پرداختن به جزئیات درمی‌گذریم.

---

۱. *تاریخ بیست ساله*، جلد اول، صص ۷۷ـ۷۸.